

پایان جهان- از افسانه تا تهدید -حنیف معلم

نبوت و مذهب، ابزارهایی برای کنترل انسان:

آیا "پایان جهان" برآستی رخ خواهد داد؟
در کتابهای دینی مانند تورات، انجیل و قرآن آمده که روزی در جایی و توسط فرستادگان خدا، جهان به پایان می رسد.
در هنگامی که نویسندگان این کتابها به نوشتن این افسانه ها سرگرم بودند، هنوز بشر به یک سری از امکانات و فناوری های نوین امروزی دست نیافته بود و تنها یک "خدا" می توانست توانایی نابودی یا (به پایان رساندن) جهان را داشته باشد.
اما امروزه انسان نیز این توانایی را دارد! چرا که پیش از اینکه بشر بیاموزد چگونه عاقلانه و منطقی بیاندیشد، به جنگ افزارهای اتمی دست پیدا کرده و همچنین یاد گرفته که چگونه به شکل فاجعه آمیزی محیط زیست پیرامون خود را آلوده کند.

اگر باوری ویرانگرتر و نادرست تر از "دین" و "نبوت" وجود داشته باشد، آن باورها و اندیشه هایی هستند که انسانها بدون دلیل و منطق و نه از روی اندیشه، بلکه به شکل بی پایه و اساسی در طول قرن ها پذیرفته و باور کرده اند. و این در عین حال بسیار هم ساده است، چرا که "دین فروشان" همواره یک "کالای نامرئی" را به مردم فروخته اند؛ باورهایی که هیچ منطق و استدلالی در پس آن وجود نداشته و "خریداران" آن (باورمندان) تنها ناچار به پذیرش این باورها بوده اند، چرا که همواره و از آغاز پدید آمدن و تکامل انسان، پرسشهایی بوده که ذهن بشر را به خود مشغول ساخته؛ -من که هستم؟ -از کجا آمده ایم -چگونه بوجود آمدیم - پس از مرگ چه خواهد شد؟ و چون تا زمان دانش مدرن در دوران معاصر، هنوز توانایی پاسخ به بسیاری از این پرسشها وجود نداشته یا ندارد، بشر ناگزیر به خرافاتی که در پس "دین" نهفته است پناه می برد، چرا که "دین" به سادگی و بدون توجیه منطقی، افسانه هایی را در این مورد به شما ارائه می دهد که بدون اندیشه و تنها برای آرامش خاطر آنها را در پاسخ به این گونه پرسشها می پذیرید.
در واقع چیزی که دین به مردم "میفروشد"، "قطعیت" است! قطعیت بر پایه چیزهایی که هیچ گونه شواهد یا دلایل "علمی" یا "منطقی" برای اثباتشان نبوده و تنها بر اساس افسانه های نوشته شده در کتابهای مذهبی ارائه می شوند.
بشر عادت نکرده یا هنوز یاد نگرفته که در پاسخ به بعضی پرسشها یا معما ها بگوید که "من نمی دانم" یا گاهی اوقات در مورد مسائلی "شک کند" و منتظر بماند تا پاسخ درست آن پیدا شود. بشر همواره در پی پاسخی قطعی در مورد این گونه پرسشها و "نا شناخته هاست" و آن پاسخ را می پذیرد حتی اگر بی نهایت بی پایه و اساس باشد.
من برآستی و صادقانه بر این باورم که "مذهب" نقش ویرانگری در زندگی انسان و در راه پیشرفت و گسترش جهان دارد چرا که پاسخ قطعی اما بی پایه و اساسی به این پرسشها را در قالب کالایی نامرئی به نام "خدا" و "دین" به انسان می دهد و فرصت و اجازه هر گونه شک یا تحقیقی را در این زمینه از او می گیرد.

هر چند که رنگ و روی زیباست مرا
چون لاله رخ و چو سرو بالاست مرا
معلوم نشد که در طربخانه خاک
نقاش ازل بهر چه آراست مرا

آورد به اضطرابم اول به وجود
جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم به اکراه و ندانیم چه بود
زین آمدن و بودن و رفتن مقصود

از آمدنم نبود گردون را سود
وز رفتن من جاه و جلالش نفزود
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود
کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود

ای دل تو به ادراک معما نرسی
در نکته ی زیرکان دانا نرسی
اینجا به می و جام بهشتی میساز
کانجا که بهشت است رسی یا نرسی

تا چند زخم به روی دریاها خشت
ببازار شدم ز بت پرستان و کنشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود
که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت؟

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو
چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

این گونه پرسشها معمولا انسان را خیلی نگران و ذهن او را مشغول می سازد و باعث می شود که برای یافتن پاسخ، انسان بچسبید به یک سری داستانهایی که هیچ ریشه ی واقعی ندارند و اینها بدیهیاتی هستند که حتی خود شخص به روشنی می داند که نمی تواند درست باشد و باعث می شود انسانهایی که در بسیاری دیگر از جنبه های زندگی منطقی هستند، بپذیرند که در روز یکشنبه با نوشیدن خون یک خدای چند هزار ساله رستگاری نصیبشان خواهد شد و یا آنکه پس از مرگ فرشتگانی برای بررسی آنچه که در زندگی انجام داده اند به سراغشان خواهند آمد!

اجرام که ساکنان این ایوانند
اسباب تردد خردمندانند
هان تا سر رشته خرد گم نکنی
کانان که مدبرند سرگردانند

گویند بهشت عدن با حور خوش است
من می گویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسپه بدار
کاواز دهل برادر از دور خوش است

به نظر من، "ناباور بودن" نه تنها نباید باعث شرمساری انسان باشد بلکه مایه مباهات و افتخار آدم است. آنان که این جرات را به خود می دهند تا بگویند "خدا باور" نیستند یا "نا باور" هستند، این سعادت را داشته اند که به استقلال و آزادی ذهنی دست یابند. و آنها آنقدر خوش شانس و خردمند بوده اند تا سرنوشت زندگی خویش را خود در دست بگیرند و زندگی درستی پیشه کنند.



مردم به طور کلی در لحظات در ماندگی و نیازمندی به دنبال چیزی هستند تا به آن چنگ بزنند؛ اگر انسان در مانده و ناتوانی باشید، آنگاه خواهید گفت که من در زندگی چیزی به جز خدا ندارم!! و خوب این طبیعی است که وقتی در درد سر بزرگی می افتید و خود را بسیار در مانده و ناتوان در می یابید، در این گونه مواقع است که "ایمان" هم بشدت زیاد می شود یعنی در واقع به دنبال راه میانبری می گردید که چاره مشکلات خود را بر شانه شخص دیگری به نام "خدا" بگذارید در حالیکه اگر

انسان فرزانه، خردمند و توانایی باشید، نیازی به باور خرافات و چرندیات مذهبی نخواهید داشت و خود با اندیشه در پی چاره و راه حلی برای مشکلاتتان خواهید بود.

حتی ممکن است لحظات تلخی نیز در زندگی پیش بیاید که چاره یا گریزی برای آن نیست و انسان باید بر خلاف تلخی آن حقیقت را بپذیرد و باید یاد بگیریم که گاهی هم شاید از دست انسان کاری ساخته نباشد و نمی توان آن را به دست نیروهای فرا طبیعی یا موجود نادیده ای به نام "خدا" سپرد.

یک انسان فرزانه امروز، بسیار دور از انتظار است که آنقدر ابله و نادان باشد که سرنوشت خود را به دست انسانها یا نیروهای نادیدنی بسپارد چرا که یک انسان خردمند بسادگی می تواند خود آنچه برایش خوب است را برگزیند.

براستی چطور ممکن است در باور یک انسان خردگرا، هنوز جایگاهی برای پذیرفتن درختی که سخن می گفت یا عصایی که مار می شد و یا مردی که چند هزار سال عمر کرد وجود داشته باشد؟!

در واقع پذیراندن باورهای مذهبی به باورمندان یا همان فروش کالای نامرئی به خریداران آن، حرفه ی بسیار پر سودی است؛ چرا که کالائی نامرئی را به شما ارائه می دهند و در ازای آن هم چیزهایی را وعده می دهند که تا پس از مرگ نخواهید توانست از درستی آن مطمئن شوید! دین فروشان به شکل بی شرمانه ای شما را فریب می دهند؛ "مورمونها" به شما وعده می دهند که پس از مرگ فرمانروای سیاره خود خواهید شد، "مسیحیان" نوید زندگی جاودانه و شادمانه تری را پس از مرگ می دهند و "مسلمانان" در نهایت بی شرمی وعده شراب و سکس با دخترهای باکره در بهشت!! در واقع همه ی آنها از شما می خواهند که زندگی و حیات اصلی خود در دنیا را فراموش کرده و در اندیشه ی مهمانی بزرگی که پس از مرگ در انتظار شماست باشید! و چه خوب گفت آن دیکتاتور نامدار که: " مردم دروغهای کوچک را باور نمیکنند؛ باید به آنها دروغهای بزرگ بگویید!" و "مذهب" آشکارا این موضوع را به اثبات رسانده: دروغ هرچه بزرگتر، باور کردنش راحتتر!

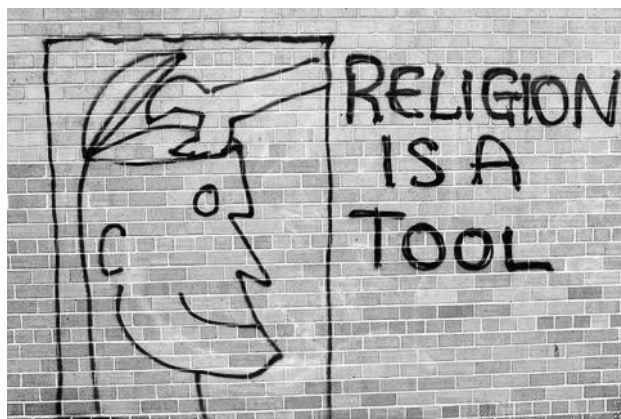
در واقع هیچ تعجبی ندارد که یک نفر بخواهد ادعای پیامبری کند یا بخواهد امام یا رهبر مذهبی باشد و با نوشتن کتاب داستانی بی نهایت چرند عده ی زیادی را پیرو خود ساخته و تا همیشه توسط آن ایدئولوژی بر زندگی آنان تسلط یابد. چه چیزی بهتر از اینکه مردم به تو پول بدهند، اعتماد کنند، محبوب و مشهور باشی، به هر چه در زندگی آنان که خواستی تجاوز کنی و از همه مهمتر، تو تنها کسی هستی که "خدا" با تو سخن می گوید! از میان این همه انسان تو را برگزیده و پیامهات را فقط به تو می دهد و البته هیچ شاهدهی هم وجود ندارد که این موضوع را ببیند یا بشنود یا تایید کند اما هنوز این تنها تو بودی که خدا برگزید تا با تو سخن بگوید!

البته این بديهی است که با توجه به همه ی این مزایا، عده ای بخواهند ادعای پیامبر و امام بودن بکنند. اما آنچه بی نهایت عجیب و تامل بر انگیز است، این است که چطور مردم این اجازه را به آنان می دهند!!

در واقع چه پیشه ی ساده و پر سودی است "پیامبری" یا ابداع یک دین؛ نخست دروغ بزرگی بی نهایت چرند و مسخره را به عنوان "راه فکری" ابداع کنید، سپس پادشاهی را برای پیروان آن تعیین کنید مثل زندگی جاودانه یا سیاره شخصی یا سکس در بهشت یا خدمات درمانی رایگان!! یا هر چیز دیگری چرا که وقتی شخصی در حال ساختن و پرداختن چنین چرندیاتی است، هیچ حد و مرزی برای یاهو گویی وجود ندارد و بعد بر روی آن خط فکری پافشاری و صبر کنید و ببینید که چقدر انسانهای ابله و بی خرد زیادی خواهند بود که حاضرند پیرو شما بشوند!

شما شاید انسانهای نیکی را ببینید که حتی کوشش می کنند به گونه ای "مذهب" را خوب و درست جلوه دهند اما نه تنها این امر ممکن نیست، بلکه در نهایت چیز مسخره و چرندی از آب در می آید که حتی کودکان امروزی به این افسانه ها می خندند و خریدار آن نخواهند بود.

این خیلی جالب است که رهبران مذهبی و انسانهای (مثلا) مقدس! همیشه به گونه ای عجیب و غریب لباس می پوشند تا خود را جذاب یا دگر گونه نشان دهند و آنها از جایگاه قدرتمندی هم برخوردار هستند چرا که همه ی "ایمان" و "اعتماد" مردم را در دست خود دارند و در نتیجه زندگی مردم را تحت کنترل گرفته و می توانند آنها را از روی ایمان به هر کاری وادار کنند.



شاید این را زیاد شنیده یا دیده باشید که مردم به انسانهای مذهبی و "با ایمان" بیشتر و راحت تر اطمینان می کنند. و این درست همان چیزی است که باید از آن ترسید.

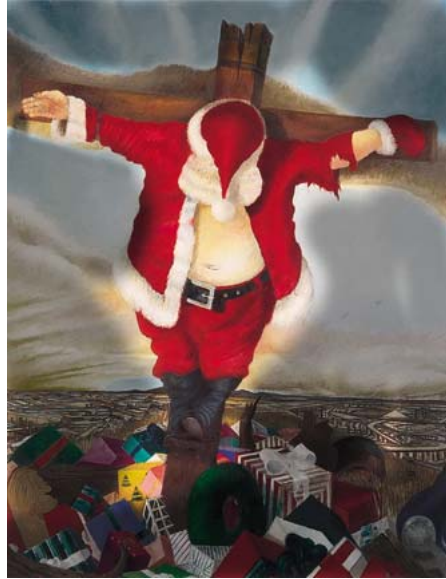
بسیاری حاضرند که امنیت خانواده، دارایی ها و بسیاری چیزهای ارزشمند خود را به دست یک انسان یا رهبر مذهبی بسپارند و این بسیار خطرناک است چرا که تنها یک انسان مومن و معتقد واقعی! ممکن است که با آرامش و اطمینان کامل و درست از روی دستورات "کتاب مذهبی" با دختر بچه نه ساله یا حتی حیوان خانگی شما! هم خوابگی کند و با یقین کامل بداند که چیزی جز بهشت، رودخانه های عسل و هفتاد و دو دختر باکره در انتظار او نخواهد بود!

تنها یک انسان معتقد واقعی است که از روی ایمان و برای رسیدن به بهشت موعود! به خودش بمب میبندد و در میان جمعیت، خود و هزاران انسان بی گناه دیگر را تکه تکه میکند!

اگر از من بپرسند فرض کن که در شهر غریبی هستی، در میان بیراهه ای میروی، تنهایی و هوا هم رو به تاریک شدن است؛ اگر ببینی که عده ای از روبرو می آیند، آیا احساس آرامش خواهی کرد اگر بدانی که مثلا عده ای مسلمان هستند که از مراسم مذهبی باز می گردند؟

پاشخ من بی درنگ این خواهد بود: **نه!!** در این موقع شما باید بدانید که بی درنگ بایستی فرار کنید چرا که تنها همان عده هستند که به خاطر باورهای دینییشان و برای رفتن به بهشت حاضرند شما را که مثل آنها نبوده و کافر هستید با چاقو تکه تکه کنند!

یکی از حرفهای مشهوری که توسط باورمندان در دفاع از مذهب بیان می شود این است که "هیتلر" و "استالین" انسانهای مذهبی نبودند و در عین حال جنایت کرده اند! پس مذهب خوب است! و این خود چه دلیل مضحکی است چرا که دین اصلا بر این پایه استوار است که شما به درستی فکر نکنید! اول اینکه برای نمونه "هیتلر" خود شخصا انسانهای زیادی یا اصلا کسی را نکشته و نابود نکرده بلکه پیروان او که بیشتر آنها مسیحیان باورمندی بودند دست به کشتار زدند. و یا از سوی دیگر این مذهبی ترین انسانها بوده اند که تندرو ترین کشتارگران تاریخ به شمار می روند و رهبران مسلمانی چون "روح الله خمینی"، "علی خامنه ای"، "عثامه بن لادن"، "ملا محمد عمر" رهبر طالبان و پیروان آنان که مسلمانان بسیار باورمندی هستند دست به شکنجه و کشتار وحشیانه صدها هزار انسان بی گناه در سراسر جهان زده اند و همه ی این جنایات را با آرامش خاطر و سرمستی بسیار از روی باور های مذهبییشان انجام داده اند.



باورهای مذهبی به اندازه ای مسخره و مضحک است که من در شگفتم مردم چگونه آن را باور میکنند!
مثلا اگر به شخص بزرگسالی بگویید "بابا نوئل" هست که در شب کریستمس سوار بر سورتمه اش از دودکش خانه ها
برای کودکان همه دنیا هدیه می فرستد، بی تردید به شما خواهد خندید! اما اگر به همان شخص بگویید که کسی به اسم "خدا"
که حتما او هم پیرمرد ریش درازی است!- بالای سر زمین نشسته و در یک لحظه دارد به دعا ها و راز و نیاز میلیاردها
انسانی که با او حرف می زنند گوش می کند، آنوقت باور کردنش زیاد هم سخت نخواهد بود!
یا اینکه پیامبری وجود داشت که به خواست خدا مدتی در داخل شکم یک ماهی یا نهنگ زندگی می کرد! خوب برای
کودکان می تواند داستانی جالب و سرگرم کننده باشد همانطور که "پینوکیو" هم مدتی را داخل شکم نهنگی بود! اما اینکه
بزرگسالان بگویند پیامبری به نام "یونس" داخل شکم نهنگ بوده...!
آیا اگر داستان "جک و لوبیای سحرآمیز" هم در قرآن، انجیل و یا تورات آورده شده بود، امروز "جک" را پیامبر و این
داستان را مقدس می دانستیم؟؟!

آیا براستی اگر شما انسان خردمندی باشید، به "خدا" یا "مذهب" یا چیزی شبیه آن نیاز خواهید داشت تا به شما بگوید کسی
را نکشید یا دزدی نکنید؟ پرسش من این است؛ بر فرض اینکه این کتابها در زمانی که نوشته شده، مطالبی در آن بوده که
می توانسته برای زمان خودش مفید باشد اما آیا هنوز هم ما ناچاریم بر پایه اصول نوشته شده در "عصر حجر!" زندگی
کنیم؟! آیا در آن روزی هم که قرآن و تورات را می نوشتند این کامپیوترها بودند که زندگی انسان را پیش می بردند؟

گسترش مذهب- خطری برای نابودی جهان



بسیاری از سیاستمداران امروز بویژه در خاور میانه انسانهای بشدت مذهبی هستند. و این باید ما را به اندیشه وادارد که کسانی سرنوشت ما و مملکت ما را در دست گرفته اند که بر این باورند که با انسانهای نا دیده ای در ارتباط هستند، هاله ای از نور دور سرشان دارند! و یا می گویند آفرینش انسان بدین گونه بود که آدم و حوا! در بهشت توسط شیطان که به شکل مار! با آنها حرف می زد فریب خوردند، از بهشت اخراج شدند و به روی زمین آمدند و این همه گونه های بشر و انسان و جهان امروز، تنها از همان دو انسان نخستین بوجود آمد!

آیا اینها براستی دیوانه نیستند؟!

با توجه به دانش روانشناسی مدرن، هر کس صداهایی را بشنود که شخصی یا نیرویی با او گفتگو می کند در صورتی که آن شخص یا چیز وجود خارجی نداشته باشد، اینها نشانه های "اسکیزو فرنیا" و یا به اصطلاح عام، آن شخص دیوانه است! پس آیا نمی توان گفت که هر کس شنیده که "خدا" در وسط بیابان یا ته غار با او حرف زده و به وی وحی و الهام شده، خود دیوانه بوده؟!

چگونه ابراهیم ادعا کرده که "خدا" (صدایی که او شنیده) به او فرمان داده تا فرزندش را بکشد؟! آیا امروز هم بر همین مبنا اگر کسی که فرزند خود را به قتل رسانده ادعا کند این فرمانی بوده که از سوی "خدا" به او رسیده، باید از او پذیرفته شود؟! یا اگر هر یک از این چند صد هزار پیامبر در سرتاسر جهان ادعا کرده باشد که "خدا" یا (صداهایی) با او گفتگو کرده و به وی فرمانهایی را داده است، باید از او پذیرفته شود؟ با توجه به دانش امروز، شما چنین انسانی را چه خواهید خواند؟! من تردید ندارم که اگر امروز من به شما بگویم که به بالای کوه رفتم و خداوند با من حرف زد و به من فرمان داد تا این دستورات را بنویسم و شما از امروز باید از آنها پیروی کنید، شما بی درنگ می خندید و خواهید گفت که این شخص دیوانه است!!

و پرسش دیگری نیز که در این زمینه پیش می آید، آنکه: بر فرض که "خدایی" در این حد توانا وجود داشت؛ چرا به یک باره و با صدایی بلند و رسا به گونه ای که همه انسانها و "مخلوقات!" روی کره زمین آن را بشنوند با انسان گفتگو نکرده و فرمانهایش را فرو نفرستاده است؟! آیا نمی توان نتیجه گرفت پس او خدایی (ترسو!) و بزدل بوده که باید همواره در ژرفای

غار یا در پس درختی در بیابان و یا در نوک کوه در گوش پیامبران خود نجوا می کرده و دستوراتش را فرو میفرستاده است؟

خدایی با این همه توانایی چرا بدی و شر را به کلی از میان نمی برد؟ اصلا چرا اهریمن را آفرید؟ و نیروهای پلیدی را؟! و آیا یارای نابودی آنها را ندارد؟! بله، می فهمم! حتما او می خواهد ما را امتحان کند!! البته که خدایی با آن همه بزرگی و نیرو، حتما هم نیاز به آزمودن ما دارد!!



خدایی که همواره بسیار هم حسود و خودخواه است! او به "پیامبر" خود همواره دستور داده که پیروانش باید تنها او را بپرستند و ستایش کنند و در غیر اینصورت با عذابی بس هولناک مجازات خواهند شد! موجودی دیوانه که در واقع یک بیمار روانی و "حرامزاده" واقعی است؛ آنچنان که در بخش نخست قرآن و در قسمتهای ابتدایی سوره {ماده گاو} آمده:

"..الله بر چشم و گوش (بینایی و شنوایی) عده ای پرده نهاده (مسدود کرده) و در دلهایشان مرض قرار داده است و آنها را به گمراهی کشانده و مرتب بر جهل و بیماری آنان می افزاید و آنان همچون کسانی هستند که در بیابان سرگردانند و حتی هرگاه که روزنه ای از نور پدید آید و آنها بخواهند راه خود را پیدا کنند، باز الله جلوی آنها را گرفته و در نا آگاهی رها می سازد و سپس در سزای این گمراهی و "مرض" که در واقع خود او باعث آن بوده و مرتب بر آن افزوده، آنها جاودان در آتش جهنم که هیزم آن انسانها و سنگهای داغ است خواهند سوخت!.." {قرآن- بخش دو(گاو ماده): جمله های هفت تا بیست}

و یا در قرآن (بخش دو: گاو ماده - جمله های نخستین) : "..این کتابی است که بدون شک راهنمایی برای پرهیزکاران است!!.." برآستی چه طرز فکر مسخره ای!! راهنمای درست زیستن برای انسانهای نیکوکار!! آنهم توسط خدایی بی نهایت خونخوار و بی رحم! آیا این گمراهان و زشتکاران هستند که نیاز به راهنمایی و اندرز دارند یا انسانهای پاک و نیکوکار؟! خدایی که خود و کتابش را همچون پزشکی برای انسانهای سالم! معرفی میکند و از پس آن می گوید که از پیش آنانی را که خود می خواسته هدایت کرده و رستگار ساخته و عده ای را که بر آنان خشم و کین و نفرت داشته گمراه ساخته و در پایان نیز با وحشیانه ترین عذابها مجازات خواهد کرد!! و حتی در ادامه به شکلی جنون آمیز و اهریمن گونه می گوید که به جای هدایت و درمان آن "بیماران" مرتباً بر "مرض" آنها افزوده می کند!!

خدایی بی نهایت خودخواه و دیکتاتوری بی نظیر که دستوراتی را ارائه داده، از همه خواسته که بی چون و چرا یا پرسش و انتقاد از آن پیروی کنند، تنها این دستورات درست است (از زمان ارائه تا پایان جهان) ، این دستورات و قوانین بدون "شک" و "مطلق" است و هر که جز آن کند، بایستی نابود شده و در جهان دیگری نیز به طور جاودان به هولناکترین شکل شکنجه خواهد شد!!

برآستی "مذهب" در نظر شما چیست؟ - گاهی زانو می زنید و دعا می خوانید، گاهی روزه می گیرید، گاهی سنگ سیاه زیارتگاهی را می پرستید و گاهی به سوی مکان نا مشخصی نیایش می کنید. اما برآستی دلیل منطقی برای هیچ یک از این کارها سراغ ندارید. فقط این کارها را انجام می دهید تنها به خاطر اینکه همیشه عادت به انجامشان داشتید حتی بدون آنکه

بدانید چرا! پذیرفتن و پیروی نا دانسته از باورهایی که نه تنها هیچ اساس منطقی ندارد بلکه انسان را به کارهای بی فایده و گاهی حتی خطرناک وادار میکند می تواند مانعی بزرگ برای پیشرفت و کامیابی شخص و در مواقعی تهدید جدی برای زندگی خود او و دیگران باشد.

اگر شما پیرو یکی از مذاهب هستید، برآستی چگونه مطمئن خواهید بود که راه درست را برگزیده و پیروی می کنید و دیگری درست نمی گوید؟ شما از کجا می دانید که پیروان اسلام و محمد درست می گویند یا پیروان موسی و عیسی بر باور درست هستند؟ و نه آن دسته از باورمندان هندی که پرستشگر "گاو" یا "عضو جنسی مردانه" می باشند؟! از کجا می دانید که پس از یک عمر عبادت و پرستش، به خاطر پرستش نکردن "گاو هندی" از ورود شما به بهشت جلوگیری نخواهند کرد؟!*

پایان جهان!



آیا جهان برآستی روزی به پایان خواهد رسید؟ آیا با ظهور عیسی مسیح یا امام دوازدهم مسلمانان (پاره ای از مسلمانان!) و با خونریزی بسیار آنان!، صلح و آرامش جهان را فرا خواهد گرفت؟

اینها پرسشهایی است که شاید امروز پیش از آنکه خیلی دیر شود باید به دنبال پاسخی برای آن باشیم. ظهور یک "نجات دهنده" و پایان دادن جهان، شاید کمی صلح آمیز و امید بخش به نظر رسد! اما آیا برآستی اینگونه است؟ بله، با توجه به فریبهای مذهبی و اینکه چگونه مذهب می تواند انسان را به موجودی ویرانگر و بی رحم تبدیل کند، جهان می تواند برآستی به پایان خود نزدیک شود اما این که این موضوع به شکلی صلح آمیز اتفاق بیافتد؟...نه!

با توجه به بخشهای زیادی در قرآن، تورات و انجیل، در روزی بس سهمگین با بارش گلوله هایی از آتش و تخریب زمین و فروپاشی کوه ها و صخره ها و زمین لرزه های هولناک و با نابودی همه چیز، دنیا به پایان خواهد رسید.. و این امر با وجود بمب های هسته ای و مسلمانان تند روی بنیادگرا، امروز زیاد هم سخت برای تصور نیست! جمعیت مسلمانان در تمام قاره های جهان رو به گسترش است. امام های مسلمانان در همه جا و به ویژه در کشورهای غربی در مسجدها به روشنی پیروان خود را سفارش می کنند تا بر جمعیت خود بیفزایند تا روزی که مسلمانان بر همه کشورها سلطه گر شوند و از طرف دیگر هم سیل مسلمانان به کشورهای غربی در حال مهاجرت هستند. اسلام همچون یک امپراطوری جهانخوار بزرگ در طول چهارده سده، رفته رفته چنگال خود را بر روی همه جهان گسترده است؛ گسترشی که در طول تاریخ و در میان همه ی حکومت های امپریالیستی بی سابقه بوده و در واقع با زور شمشیر و با وعده (سکس) در بهشت صورت گرفته!

در اسلام زنان به گونه‌ی بی‌رحمانه‌ی تحت فشار قرار دارند و به هیچ‌عنوان از حقوق شایسته‌ی یک انسان برخوردار نیستند، همجنسگرایی گناهی است که با مرگ مجازات می‌شود و به کشتار کافران (دگر اندیشان) توصیه شده. پس در واقع در اسلام بیش از نیمی از افراد جامعه اصلاً به طور کلی انسان به حساب نمی‌آیند و دیگران نیز چنانچه پیرو این آیین نباشند شایسته مرگ خواهند بود.

حتی روابط جنسی با جنس مخالف که از نخستین نیازهای انسانی و لذت‌های زندگی است، تحت قوانین سختگیرانه‌ی قرار دارد که همه‌ی این قوانین نیز به شکل بی‌نهایت غیر منصفانه‌ی بر ضد زنان است. در واقع در اسلام، هر گونه آرزو یا خواسته‌ی برای (سکس) و رابطه‌ی جنسی از خود ارضایی گرفته تا رابطه با جنس مخالف یا همسان، به گونه‌ی ای‌قدقن و گناه به شمار می‌رود و همواره پرده‌ی ضخیمی دختران را از پسران جدا ساخته. بر پایه‌ی یکی از تئوری‌های "زیگموند فروید" پدر دانش روانکاوی مدرن، بسیاری از ناهنجاری‌های رفتاری شخصیتی و اجتماعی، به گونه‌ی ای با مشکلات جنسی در پیوند است پس در واقع جای شگفتی نیست چنانچه در جوامع اسلامی بنیادگرا گونه‌های بسیاری از ناهنجاری در رابطه با این مسئله به چشم می‌خورد و شاید حتی خود این فشارها و ناسازگاریهای درونی است که شخص را تا به آنجا می‌رساند تا زندگی خود و دیگران را به مخاطره بیندازد یا حتی گاهی به خاطر دخترهای باکره بهشتی، خود را منفجر کند!! به راستی "مذهب" و به ویژه "اسلام" آنچنان تمامی جزئیات زندگی شخصی افراد را در کنترل خود گرفته که اگر بخواهیم با دید طنز به آن بنگریم، اسلام به خود اجازه داده که در هنگام روی آوردن به این دین قسمتی از اندام شخصی شما را قطع کند و در صورت خارج شدن از آن، سر شما را!!

سایه اسلام همچون اهریمنی تیره و شوم بر روی کشورها اقتاده و پیروان این آیین اهریمنی با خشونت و بی‌رحمی تمام دست به کشتار مخالفان خود و حتی مردم بی‌گناه می‌زنند.

به ویژه در کتاب مذهبی "قرآن" که می‌توان آن را جنایتنامه‌ی بی‌نهایت خشن نامید، به کشتار "دگر اندیشان" و آزار و اذیت آنان سفارش شده و برای یک "مسلمان با ایمان" که دست به کشتار یک یا چند دگراندیش بزند، آینده‌ی جز رودخانه‌های عسل و هفتاد و دو دختر باکره پیش رو نسبت.

"خشونت" و "بی‌رحمی" در واقع در سرشت این دین است و هسته‌ی اسلام را "خشونت" شکل داده و مسلمانان حتی از این مسئله رازی هم نمی‌سازند و کشتار کافران را با افتخار و با اشتیاق دختران باکره و رودخانه‌های شراب بهشتی انجام می‌دهند چرا که اسلام با بی‌شرمی کامل به آنها قول (سکس و شراب) در بهشت می‌دهد! و این خشونت و ترور (جهاد) که تئوری و راه‌فکری اصلی اسلام است، خود می‌تواند هر لحظه به سلاحی کشتارگر تبدیل شود؛ در واقع اسلام یا هر مسلمان بنیادگرای تندرو مانند نارنجکی است که هنوز چاشنی آن فعال نشده اما هر لحظه امکان ویرانگری آن وجود دارد.

مسلمانان کوچکترین انتقاد یا ایرادی را به این آیین اهریمنی تاب نیاورده و کسانی که گوشه‌هایی از این آیین را مورد انتقاد قرار داده‌اند به شکل بی‌رحمانه‌ی ای کشته شده یا مورد آزار و اذیت قرار گرفته و می‌گیرند.

محمد بنیانگزار اسلام در واقع خود انسان کشتارگری بوده و هر کس را که او را مورد انتقاد قرار داده از میان برده است و "جهاد" یا "ترور اسلامی" نه به صورت یک پیشنهاد که به صورت یک وظیفه از سوی اسلام بیان شده و هر مسلمانی موظف به کشتار کافران یا دگراندیشان است. و همه‌ی اینها به روشنی در میان خود متون اسلامی؛ (قرآن و حدیث) آورده شده اما هنگامی که مسلمانان را در این باره مورد پرسش قرار دهید، به دروغ و برای فریب شما خواهند گفت که شما "تعبیر درست" آن را نمی‌دانید!!! یا شما زبان عربی را خوب نمی‌فهمید و منظور از این آیه‌ها، چیز دیگری است! و آنوقت است که شما خواهید گفت واوو!! عجب دین صلح‌آمیزی!!- *یک دروغ محض!*

اسلام و محمد می‌گویند که هر کس که پرستشگر و دنباله‌رو این آیین نیست به جهنم خواهد رفت و در آنجا برای همیشه به شکل وحشتناکی در آتش خواهد سوخت. در آتش خواهد سوخت تا پوست او از بین برود و پوست تازه‌ای به او داده شود و باز بسوزد و باز پوست تازه. و بسوزد تا همیشه... و این وظیفه‌ی مسلمانان است تا با کشتار دگر اندیشان خود را از حضور چنین انسانهایی محافظت کنند.

در اسلام، جنگ و کشتار در تار و پود و سرشت این دین و در همخوانی و سازش کامل با شخصیت بنیانگزار آن محمد است.

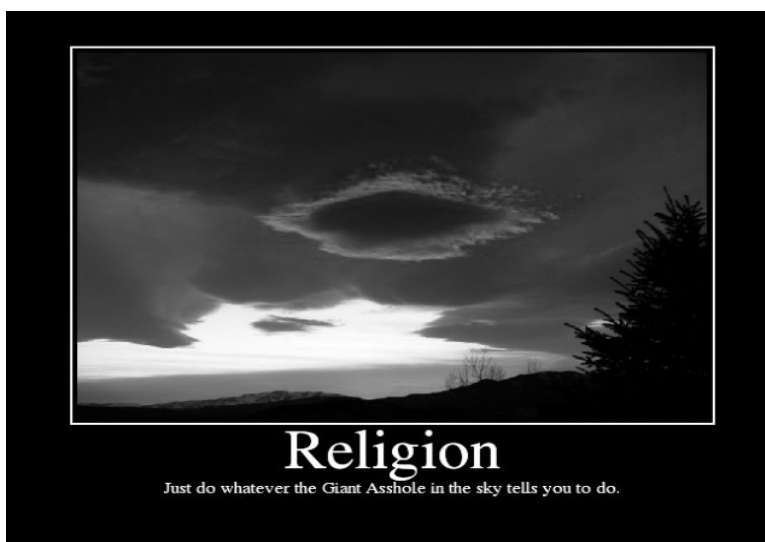
زمان بیداری برای همه‌ی مردم جهان و به ویژه سیاستمداران کشورهای غربی که به خاطر منافع مالی بدست آمده از پول نفت کشورهای اسلامی، به این آیین اهریمنی اجازه گسترش روزافزون داده‌اند فرا رسیده است.

باید دانست از هر چند مسلمانی که پولهای هنگفتی خرج میکنند تا در کشورهای غربی مسجد ساخته شود، چند تایی هم پیدا خواهند شد تا با آموزشهایی که از داخل همان مسجدها گرفته اند، هواپیماهایی را به برج های مراکز تجاری بکوبند تا همین کافران را نابود کرده و به بهشت بروند!

آیا همه ی درآمد حاصل از رشوه های گرفته شده از کشورهای اسلامی می تواند جبران کننده چنین فجایع بزرگی که خود همین مسلمانان می آفرینند شود؟!

زمان آن فرا رسیده که این اجازه را ندهیم که تصمیمات مهم و کلیدی کشورهایمان توسط انسانهای مذهبی اتخاذ شود؛ انسانهایی که به جای خرد و منطق، از روی ایمان و باور تصمیم می گیرند. و "ایمان" یعنی به وجود آوردن تصویری از چیزهایی که به راستی وجود ندارند؛ بدون اندیشه و آنانی که "ایمان" را تبلیغ و توصیه می کنند و به مردم سفارش دینداری می کنند، در واقع برده داران زیرکی هستند که انسانها را در نا آگاهی و بی خردی نگاه داشته تا بتوانند از آنها بهره ببرند، که مردم را به چرندیات و مهملات باورمند سازند و آنها را به کارهای دیوانه وار و مخرب وادار کنند..

براستی چه پیش خواهد آمد اگر که "بمب های اتمی" بخواهند پایان بخش جهان باشند؟ به همین دلیل است که باید انسانهای منطقی و ضد مذهب، فروتنی را کنار گذاشته و با شجاعت گام پیش بگذارند و نظرات خود را بیان کنند و حتی آنهایی که مذهبی میانه رو هستند باید بدانند که هر آنچه مذهب برای آنها به ارمغان می آورد، بهای گزافی دارد.



مذهب خطرناک است. چرا که به انسانهایی که پاسخ همه ی پرسشها را ندارند این اجازه را می دهد که فکر کنند همه چیز را می دانند.

خیلی ها فکر می کنند چقدر خوب است وقتی که یک نفر بگوید من به "خدا" ایمان دارم و برای خاطر خداوند حاضرم همه کاری بکنم! ولی تصورش را بکنید وقتی که با این عشق و علاقه به خدا و برای خاطر او! ماشین پر از بمبی را به یک مرکز تجاری که مردم در آن مشغول خرید هستند بکوبد!!



و مشکل بزرگ دیگر آنجا است که در واقعیت خدایانی وجود ندارند که با ما گفتگو کنند و آن توهمات فقط خیالهای نادرست حاصل از پندارهای پریشان انسانهای نادان است!

اگر هر يك از اين "دين فروشان" به شما مي گويد كه مي داند پس از مرگ چه اتفاقي خواهد افتاد، من به شما قول مي دهم كه دروغ است و نمي داند! چرا؟ چون من هم "نمي دانم" ! چون كه كسي پس از مرگ به زندگي باز نگشته تا بازگو كند برآيش چه پيش آمده.

تنها واكنش شايسته و منطقي انسان به چنين پرسشهاي بزرگي، مي تواند "شك" باشد و هر كس كه با يقين و اطمينان كامل پاسخي را براي آن بيان مي كند، نمي تواند به جز فريب يا توهم باشد.

حقيقت آشكار اين است كه "مذهب" بايد از بين برود تا انسان بتواند زندگي كند. اگر به پايان دنيا باور داشته باشيم، همه ي انگيزه هاي ما براي بهتر كردن زندگي خود و ديگران تا زماني كه در اين جهان زندگي ميكنيم از بين خواهد رفت. آري، اگر روزي مذهب و باورهاي خرافي كه از يك سو جلوي پيشرفت انسان را گرفته و از سوي ديگر او را به كارهاي ويرانگر و ادار مي كند از بين برود، جهان هرگز نيازي به پايان نخواهد داشت و با پيشرفت روزافزون دانش، و با سرعتي كه تكنولوژي به پيش مي رود، در چند ميليون و يا چند ميليارد سال آينده و حتي پس از خاموش شدن خورشيد نيز، بشر به لطف دانش چاره اي براي نجات و ادامه ي هستي خواهد يافت..

حنيف معلم

